

در واپسین سال قرن بیستم و در آستانه‌ی ورود به هزاره‌ی سوم میلادی، آمار، اخبار و گزارش‌های رسیده از گوشه و کنار جهان و نیز واقعیات ملموس و عینی از وضعیت ناپه‌نجار و نگران‌کننده‌ی زنان حکایت می‌کند. بنا به گفته‌ی مری رایبسون، کمیسر عالی حقوق بشر، وضعیت موجود از لحاظ نقض گسترده‌ی حقوق بشر در تمامی ابعاد، وضعیتی شرم‌آور است و زنان نیز به تبع آن از نقض فاحش حقوق بشری خود چه در زمان جنگ و موقعیت‌های درگیری مسلحانه چه در زمان صلح و در درون اجتماع و حتی در حریم امن خانه و خانواده رنج می‌برند. امروزه ۷۰ درصد فقیران جهان را زنان تشکیل می‌دهند، ۸۰ درصد پناهندگان جهان، زنان و کودکان هستند که نه تنها در طول مدت مهاجرت بلکه در درون اردوگاه‌های پناهندگان نیز قربانی خشونت و بهره‌کشی جنسی می‌شوند.

۸۰ میلیون زن و دختر از عمل خشن و آزار دهنده‌ی ختنه در رنجند، جنسیت‌گزینی قبل از

زندان‌ها و نیز استفاده از عمل تجاوز گروهی نظام یافته و با دستور صریح مقامات نظامی برای پاکسازی نژادی در منازعات مسلحانه همچنان ادامه دارد، ضرب و شتم زنان و به طور کلی خشونت علیه زنان در خانواده، مرزهای درآمد، فرهنگ و طبقه‌ی اجتماعی را در نور دیده و به صورت پدیده‌های جهانی درآمده است و...

امروزه با مشاهده‌ی این اعمال غیرانسانی این باور در انسان تقویت می‌شود که با گذشت زمان نه تنها تبعیض، اجحاف و خشونت علیه زنان از زندگی آنان رخت برنمی‌بندد بلکه صرفاً اشکال و صور آن اعمال دگرگون شده است و هر روز شکل جدیدی از تبعیض، اجحاف و خشونت رخ می‌نماید و در نتیجه روز به روز بر وخامت اوضاع افزوده می‌شود.

به راستی علل و عوامل مؤثر در ایجاد این ددمنشی‌ها و اعمال وحشیانه چیست؟ و عاملان ارتکاب این اعمال با چه مجوزی دست به چنین اعمالی می‌زنند و چگونه به خود می‌قبولانند که با هم‌نوع خویش چنین رفتاری داشته باشند؟ و

علل و ریشه‌های

بالاخره به چه شکلی می‌توان به این اعمال غیر انسانی غلبه کرد و زنان را به مثابه‌ی انسان برخوردار از حقوق بشری و آزادی‌های انسانی شمرد. در این نوشتار نگاهی خواهیم داشت به علل و ریشه‌های خشونت علیه زنان.

شناخت و درک تنوع و پیچیدگی عوامل مؤثر در ایجاد خشونت، عاملی مهم در پیشگیری، کنترل و جلوگیری مؤثر از خشونت است، چرا که شناسایی و درک علت و سپس برنامه‌ریزی برای از بین بردن آن علت، زمینه را برای رفع و محو معلول نیز فراهم و مهیا می‌سازد و تا زمانی که در مجموعه سیاست‌های مقابله با خشونت علیه زنان، مبارزه با علل خشونت علیه زنان مد نظر نباشد، ادعای مبارزه با اشکال مختلف آن بی‌پایه و عبث است و راه به جایی نخواهد برد. همان‌گونه که تاکنون شاهد بوده‌ایم، زنان در سراسر جهان فراگیرترین موارد نقض حقوق بشر را که میزان واقعی آن خیلی بیش‌تر از میزان برآورد شده‌ی آن است، تجربه می‌کنند.

به طور کلی علل و عوامل پیچیده، متنوع و درهم تنیده‌ای در بروز خشونت علیه زنان دخالت دارند و به دلیل تأثیر این عوامل در گسترش ترس و عدم امنیت در زوایای زندگی زنان، آنان به سمت کسب منزلت فروتری، نسبت به مردان در خانه، محل کار و اجتماع سوق داده می‌شوند. در این قسمت به عمده‌ترین علل و ریشه‌های خشونت علیه زنان اشاره می‌شود.

زایمان و سقط جنین انتخابی، به ویژه در کشورهای چون هند همچنان به چشم می‌خورد و خشونت‌های مربوط به تهیه‌ی جهیزیه در این کشور و در کشورهای مانند بنگلادش و پاکستان که گاه به سوزاندن زنان یا پاشیدن اسید به صورت آنان منجر می‌شود، خانواده‌ها را به پرداختن هزینه‌ای برای آزمایشات تشخیص جنسیت (سونوگرافی) و در نتیجه جنسیت - گزینی قبل از زایمان وادار می‌کند که به مراتب این هزینه خیلی کم‌تر از هزینه‌ای است که خانواده در آینده باید برای تهیه‌ی جهیزیه فرزند دختر خود متحمل شوند.

خرید و فروش زنان و فحشای آنان به ویژه در کشورهای اروپایی و جنوب شرقی آسیا پیداد می‌کند و با قربانیان این اعمال همانند برگان جنسی رفتار می‌شود.

پورنوگرافی یا هرزنگاری زنان که به یمن فن‌آوری‌های جدید روزبه‌روز مظاهر فریبنده‌تری می‌یابد و سلطه، استیلا و خود کامگی را عاشقانه جلوه داده، تبعیت و بی‌ارادگی و انفعال و فرمانبرداری و زیر دست بودن زن را طبیعی می‌نمایند و نیز تجاوز، ضرب و شتم، آزار رسانی جنسی، فحشا و سوءاستفاده‌ی جنسی از زنان و کودکان را با جاذبه‌ی جنسی به نمایش می‌گذارند و به این اعمال مشروعیت می‌بخشند؛ استفاده از حربیه تجاوز برای گرفتن اقرار و اعتراف و اعمال شکنجه در بازداشتگاه‌ها و

● نظام سلطه‌ی مردان بر زنان، ریشه‌های تاریخی دارد و امروزه تنها مظاهر آن تغییر شکل پیدا کرده است.

● اغلب جوامع مسئله‌ی خشونت علیه زنان در خانواده را امری خصوصی و به اصطلاح خانوادگی می‌دانند و همین نظریه پایه و اساس ادامه‌ی خشونت بدون وقفه در درون خانواده بوده است.

لازم به ذکر است که برخی از این علل و عوامل از علل اختصاصی مؤثر در اعمال خشونت علیه زنان هستند و برخی دیگر را می‌توان علل مشترک نامید با این استدلال که هر فردی را صرف‌نظر از مرد یا زن بودن، قربانی خشونت می‌سازند.

۱- مناسبات نابرابر میان زن و مرد در برخورداری از قدرت:

خشونت علیه زنان، قسمتی از فرآیند و مرحله‌ی تاریخی‌ست و نمی‌توان به آن صرفاً مشخصه‌ی زیست‌شناختی فطری یا طبیعی نسبت داد. نظام سلطه‌ی مردان بر زنان ریشه‌های تاریخی دارد و امروزه تنها مظاهر آن تغییر شکل پیدا کرده است. ساختار نابرابر قدرت میان روابط زن و مرد در چرخه‌ی زندگی در واقع همان مناسبات ستم‌آلود و سلطه‌آمیزی‌ست که همواره به تبعیض بین زن و مرد انجامیده و همین تبعیض‌ها و اجحاف‌های حاصله از آن روابط به خشونت علیه زنان منجر شده است.

اعلامیه رفع خشونت علیه زنان (مصوب ۲۰ دسامبر ۱۹۹۳ مجمع عمومی) در مقدمه‌ی خود به

وضعیت نامساعد اقتصادی، زنان را نسبت به خشونت از جمله آزار رسانی جنسی، خرید و فروش و بردگی جنسی و... بیش‌تر آسیب‌پذیر می‌سازد. آن‌ها به عنوان کارگران با دستمزد پایین در بسیاری از شرکت‌های اقتصادی در سراسر جهان به کارگمارده می‌شوند. همچنین آن‌ها به عنوان کارگران مهاجر اغلب با سختی‌ها و مشقات فراوانی در کشورهای خارجی مواجه می‌شوند.^۲

از آنجایی که فقر، نابرابری اقتصادی و عدم اشتغال زنان زمینه‌های برای گسترش خرید و فروش زنان و استثمار آن‌ها و نیز اشکال جدید تجارت و بهره‌کشی جنسی از جمله گردشگری جنسی، استخدام کارگر خانگی از کشورهای در حال توسعه برای کار در کشورهای توسعه یافته و ازدواج‌های اجباری بین زنان کشورهای در حال توسعه و ملیت‌های خارجی و... و افزایش افعال خشونت‌بار نسبت به آن‌هاست، بنابراین تا زمانی که روابط اقتصادی در جامعه‌ای به طور منصفانه‌ای به طرف زنان تمایل بیش‌تری نشان ندهد، آنان همچنان قربانیان این اعمال خواهند بود، چرا که عدالت اقتصادی می‌تواند عاملی کلیدی در ممانعت از

می‌کند. کمپارزش تلقی شدن کار کارگران به ویژه زنان کارگر، دستمزدهای پایین، شرایط نامطلوب کار به ویژه از حیث ایمنی و بهداشت کار زنان، به حاشیه زاندن زنان و به کارگیری آنان در سطوح فرودتر مهارت‌ها، عدم امنیت شغلی و تأمین اجتماعی و بیکاری زنان را می‌توان از ویژگی‌های این مسئله دانست.

۱-۲- روابط خانوادگی نیز اغلب مظهری از روابط سلطه‌آمیز تلقی می‌شود. در طول تاریخ مناسبات ستم‌آلود و تبعیض‌آمیز در روابط خانوادگی زن و مرد همواره مشاهده شده است. از یک طرف نهاد خانواده می‌تواند مکانی برای پرورش مثبت و انتقال ارزش‌ها باشد، جایی که افراد آن در آنجا ملزم به احترام، عشق و محبت دو طرفه و متقابل هستند و از طرف دیگر همین نهاد ممکن است به مکانی تبدیل شود که در آنجا قدرت جنسی مردانه به شدت وقارانه اعمال شده و در نتیجه باعث از هم پاشیدن و از هم گسیختگی زندگی خانوادگی شود.

تحکیم ساختار نابرابر قدرت میان زن و مرد در محیط خانواده زمینه را برای تقویت این نابرابری در محیط اجتماعی نیز فراهم می‌سازد.

۱-۳- در زمینه‌ی روابط علمی و آموزشی نیز مردان در چرخه‌ی زندگی، مهار نظام علمی جهانی را به دست گرفته و آن را به قبضه‌ی خود در آورده‌اند که این کنترل شامل تمام زمینه‌های علمی اصم از علوم تجربی، فرهنگ، مذهب، زبان و... می‌شود. عدم کنترل زنان بر نظام علمی جهان باعث می‌شود که آن‌ها نه تنها قربانیان خشونت باشند بلکه حتی خشونت علیه آنان کم‌اهمیت نیز جلوه داده شود. قسمتی از مبارزه علیه خشونت نسبت به زنان باید نظام علمی جهان و ادعاهای کسانی که تجربیات زنان در مورد خشونت را کم‌اهمیت جلوه می‌دهند، به چالش بطلبد.^۴

سرمایه‌گذاری در امر آموزش و پرورش زنان و ارتقای توانایی‌های آن‌ها در این بعد، از بهترین روش‌های دستیابی به توسعه‌ی پایدار انسانی‌ست که فواید آن نصیب کل جامعه‌ی بشری خواهد شد و در نهایت نیز به مناسبات نابرابر در میان روابط علمی و آموزشی زن و مرد خاتمه خواهد داد.

از این رو احقاق حق آموزش زنان می‌تواند از اولین قدم‌هایی باشد که در راه اصلاح و بازنگری ساختار نابرابر قدرت میان روابط علمی زن و مرد برداشته می‌شود. از مزایای آموزشی تهی از تبعیض این است که باعث ایجاد مناسبات برابر میان زنان و مردان می‌شود. تبعیض در دسترسی دختران و زنان به آموزش در بسیاری از مناطق دلایل متفاوتی دارد. از جمله، ازدواج‌ها و آبستنی‌های زود هنگام، تخریب مواد درسی که دیدگاه‌های جانبدارانه‌ی جنسیتی را ترویج و تصاویر کلیشه‌ای مربوط به نقش زنان و مردان را تبلیغ می‌کند، دیدگاه‌ها و نگرش‌های غلط سنتی، آزاررسانی جنسی در اماکن آموزشی و فقدان تسهیلات کافی آموزشی و...

خشونت علیه زنان

شهیندخت مولاوردی

خشونت علیه زنان باشد.

در دهه‌های گذشته به ویژه در کشورهای در حال توسعه، زنان فقیر نسبت بالایی از کل فقیران جهان را (حدود ۷۰ درصد) تشکیل داده‌اند. تأثیر عوامل اقتصادی را در مسئله‌ی تأیید فقر در کشورهایی که اقتصاد در حال گذار دارند، به عنوان یکی از پیامدهای دگرگونی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی - نمی‌توان از نظر دور داشت. البته دگرگونی‌های اقتصاد جهانی که هدف آن ارائه‌ی برنامه‌های تعدیل اقتصادی و ایجاد تغییرات بنیادین در شاخص‌های توسعه‌ی اجتماعی همه‌ی کشورهاست، در پرور این مسئله چندان بی‌تأثیر نبوده است.

افزون بر این موارد، عوامل دیگری چون ناهمترازی‌های جنسیتی در تسهیم قدرت اقتصادی، تقسیم ناعادلانه‌ی ثروت، مهاجرت، بیکاری، فقدان فرصت‌های اقتصادی و استقلال زنان، عدم دسترسی به منابع اقتصادی از جمله فن‌آوری، سرمایه، اطلاعات، اعتبارات و ملکیت زمین، عدم دسترسی به خدمات آموزشی و حمایتی، کاهش هزینه‌های اجتماعی، جان‌نشین‌سازی کشاورزی یا صنعت، دسترسی محدود آنان به قدرت و... زنان را ناگزیر به سمت موقعیت‌هایی سوق می‌دهد که در برابر بهره‌کشی بسیار آسیب‌پذیرند، چرا که این تبعیض‌های اجتماعی و اقتصادی، توانایی‌ها و قابلیت‌های فردی زنان را برای مقاومت و گریز از موقعیت‌های خشونت‌آمیز تحلیل می‌برند. امروزه فن‌آوری جدید نیز به این مناسبات نابرابر میان زن و مرد بیش‌تر دامن می‌زند و بعضاً آن را تشدید هم

خوبی حق مطلب را ادا کرده است: «... خشونت علیه زنان در واقع یکی از جلوه‌های مناسبات نابرابر میان زنان و مردان در برخورداری از قدرت در طول تاریخ است که به سلطه‌ی مردان بر زنان و اعمال تبعیض‌هایی علیه زنان و محروم کردن آنان از پیشرفت کامل منجر شده است و در واقع از جمله سازوکارهای اجتماعی‌ست که زنان را مجبور می‌سازد تا در مقایسه‌ی با مردان در موقعیتی پایین‌تر، کم‌اهمیت‌تر و فرودتر قرار گیرند.»^۱

شارلوت بونش، مدیر مرکز رهبری جهانی زنان وابسته به دانشگاه روتجرز در ایالات متحده آمریکا، در این زمینه اذعان دارد: «... برخلاف این استدلال که چنین خشونتی فقط شخصی یا فرهنگی‌ست، این خشونت عمیقاً سیاسی‌ست و از روابط ساختاری قدرت و سلطه و امتیاز میان مردان و زنان در جامعه نشئت می‌گیرد. خشونت نسبت به زنان برای حفظ آن روابط سیاسی در خانه، محل کار و در تمام قلمروهای عمومی ضروری‌ست»^۲

مناسبات نابرابر میان زنان و مردان در برخورداری از قدرت در طول تاریخ در انواع روابطی که زن و مرد با هم داشته و دارند، می‌توان ملاحظه کرد، از جمله روابط کاری و اقتصادی، خانوادگی، علمی، آموزشی و غیره

۱-۱- از نظر روابط کاری و اقتصادی، انکار و نادیده گرفتن قدرت اقتصادی زنان و به تبع آن استقلال اقتصادی آن‌ها در طول تاریخ، علت عمده‌ای برای اعمال خشونت علیه زنان به شمار می‌رود، چرا که باعث ادامه‌ی وابستگی و آسیب‌پذیری زنان می‌شود.

۳- الگوهای فرهنگی نشئت گرفته از سنت‌های غلط و عقاید قالبی و متعصبانه: ارزش‌های

فرهنگی و اجتماعی، پیشداوری‌ها، عقاید غلط و الگوهای فرهنگی حاکم بر لقلب جوامع، خشونت علیه زنان را به عنوان هنجاری پذیرفته و در موارد معینی به آن مشروعیت سنتی می‌دهند.

باید تأکید داشت که همه‌ی سنت‌ها و آداب و رسوم در جهت نقض و نفی حقوق بشری زنان نیستند و بعضاً از حقوق و شخصیت زنان دفاع نیز می‌کنند اما به طور کلی عوامل فرهنگی و اجتماعی معینی ممکن است روند خشونت علیه زنان را شتاب بخشند.

این مسئله در ساختارهای فرهنگی و اجتماعی جوامع ریشه دارد و با وجود این ساختارها که عدم تساوی و تبعیض را ترویج می‌کنند، بروز خشونت علیه زنان تنها طبیعی معرفی نمی‌شود بلکه بعضاً این خشونت توجیه هم می‌شود. همین عقاید و شرایط موجود است که به مردان نوعی احساس محق بودن و شاید نوعی احساس وظیفه برای اعمال خشونت علیه زنان را می‌دهد. بنابراین این اعمال خشونت را باید دارای مجوز اجتماعی دانست که ریشه‌های عمیق و دیرینه در فرهنگ دارد و نوعی وظیفه یا نشانه‌ی مردانگی است و آن چنان رواج پیدا کرده و ریشه دوانیده است که غالباً نادیده گرفته می‌شود و کاملاً یا اکثراً از تحریم قانونی ایمن است.^۸

اساس این نظریات بر این مبنا قرار دارد که ساختار جنسیت مردانه نیازمند این است که مردانگی با توانایی اعمال زور و قدرت بر دیگران یکسان فرض شود. مردانگی به مردان قدرت مهار زندگی اطرافیان و به ویژه زنان را لصا می‌کند. در این عقاید ساختار جنسیت زنانه ایجاد می‌کند که زنان موجوداتی بی‌اراده، منفعل، مطیع و سر به زیر باز بیایند و خشونت علیه خودشان را به عنوان قسمتی از وضعیتی زنانه پذیرا باشند. به طور کلی این عوامل نقشی اساسی در ایجاد و تحکیم موقعیت فروتر زن در خانواده و در جامعه ایفا می‌کنند و در نتیجه بسیاری از جوامع تحت تأثیر آن عوامل به این سمت گرایش دارند که اعمال خشونت علیه زنان را نادیده گرفته یا حتا ارائه‌ی خدمات به قربانیان خشونت را جزء وظایف خود قلمداد نکنند و آن وقایع را ناچیز و جزئی بیندارند.^۹

با این که اعلامیه‌ی رفع خشونت علیه زنان در ماده‌ی چهارم خود اشاره دارد که: «دولت‌ها باید خشونت علیه زنان را محکوم نموده و هیچ گونه آداب و رسوم، سنت یا امور مذهبی یا موارد دیگری را که مانع انجام وظایف آن‌ها در رابطه با از بین بردن این پدیده می‌شود، نباید تشویق کنند.» متأسفانه تجربیات، واقعیات و شواهد موجود حاکی از آن است که اکثر جوامع، با توسل به عرف، سنت، آداب و رسوم و بعضی از امور مذهبی و... در توجیه مسئله خشونت علیه زنان تلاش کرده و می‌کنند.

این توجهات دسترس‌ی منصفانه و یکسان زنان و

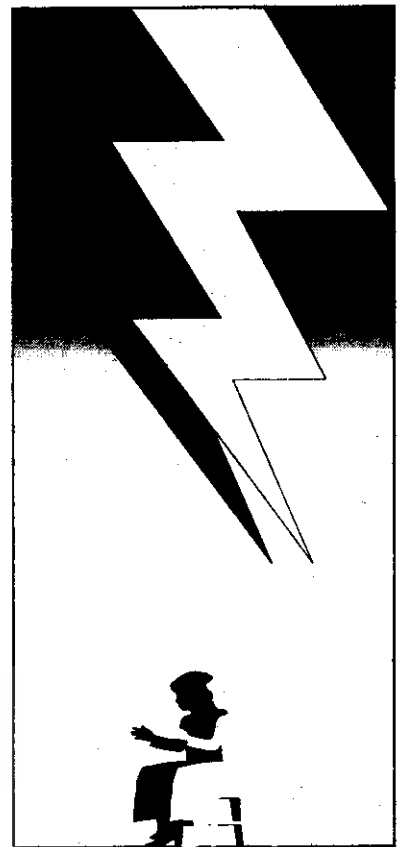
۲- جنسیت: در لقلب جوامع، از خشونت به عنوان وسیله‌ی برای مهار رفتار جنس مؤنث استفاده می‌شود و خشونت براساس جنسیت ارتباط تنگاتنگی با قدرت، تفوق و مهار مردانه دارد، در بسیاری از نظام‌های حقوقی و نیز رسوم و سنت‌ها، خشونت علیه زنان به وسیله‌ی این موضوع که رفتار جنس مؤنث، شرف و حیثیت مرد را خندشه‌دار کرده، مورد توجیه واقع می‌شود. جنسیت زن در جوامع ملوک‌الطوایفی و جوامع جدید آنجایی که شرف و حیثیت مردان و ننگ و شرمساری خانوادگی مورد ادعا واقع می‌شود، می‌تواند زمینه‌ی نزاع و نبرد را فراهم سازد چرا که تعرض به جنسیت زن به ویژه در جوامع گروهی و طایفه‌ای که زنان را به عنوان ملک و اموال مردان به حساب می‌آورند، می‌تواند به معنای ملوث کردن شرف و حیثیت کل افراد آن جامعه‌ی گروهی باشد.

اگر گرایش به طرف جنس مؤنث لقلب علتی برای خشونت علیه زنان محسوب می‌شود، بنابراین لازم است که جامعه حمایت‌های لازم را نسبت به زنان آن جامعه در برابر خشونت دیگران به عمل آورد. «این حمایت‌ها گاهی اوقات مستلزم اعمال محدودیت‌هایی بر زنان است که می‌تواند شامل شکل پوشش و یا آزادی در رفت و آمد باشد و این بدین معناست که زنانی که به این قواعد و دستورالعمل‌ها احترام می‌گذارند، مورد حمایت واقع می‌شوند و اما زنانی که ادعای تساوی یا استقلال دارند و به قواعد و دستورالعمل‌های مرتبط با پوشش و محدودیت‌های حرکت و رفت و آمد متعرض هستند، در برابر خشونت بیش‌تر آسیب می‌پذیرند و بیش‌تر آماج خشونت مردان قرار می‌گیرند.»^{۱۰}

از سوی دیگر خشونت نسبت به زنان را نمی‌توان نتیجه‌ی حتمی و اجتناب‌ناپذیر جنسیت یا نظام بدنی مردان دانست. ویژگی‌های طبیعی نمی‌توانند به مثابه‌ی آلت جرم و سند اتهام به مرد تلقی شوند بلکه این امر می‌تواند نتیجه‌ی مجموعه‌ی وسیعی از محرومیت‌ها، عدم رضایت‌ها و نومی‌هایی در مورد مسائل زیستی و با اهمیت و بالاخره انحراف از هدف غایی خلقت باشد. پژوهش‌هایی که بر دختران و پسران انجام گرفته نشان داده است که پسران تحمل کم‌تری در برابر محرومیت‌ها داشته و گرایش زیادی به بازی‌های خشن و پر جست و خیز دارند.^{۱۱}

با تمام این تفصیلات مهار رفتار جنس مؤنث در بسیاری از نظام‌های حقوقی مدنظر قرار گرفته است. هدف از این مهار می‌تواند اطمینان حاصل کردن از پاکدامنی و عفت زن باشد و هم چنین می‌تواند این اطمینان را حاصل کند که اموال مردان به کسانی که از همان دودمان (نسب) نیستند، به ارث نرسد. این حصول اطمینان از پاکدامنی زن، ممکن است اشکال متفاوتی داشته باشد که ختنه‌ی دختران شاید افراطی‌ترین تجلی آن به حساب آید.^{۱۲}

خشونت علیه زنان بر اساس جنسیت، پیامدهای مختلفی بر زندگی زنان دارد، از جمله کاهش حضور زنان در مؤسسات سیاسی و اجتماعی، ایجاد حس عدم اعتماد به نفس زنان، عدم برابری اقتصادی، نمایش‌های کلیشه‌ای از نقش زنان در رسانه‌ها و...



● ۸۰ درصد پناهندگان جهان، زنان و کودکان هستند که نه تنها در طول مدت مهاجرت بلکه در درون اردوگاه‌های پناهندگان نیز قربانی خشونت و بهره‌کشی جنسی می‌شوند.

● خانواده‌ای که مرکز و کانون اصلی خشونت علیه زنان و کودکان بوده و انواع سوءاستفاده‌های جسمی و جنسی و سهل‌انگاری را تجربه کرده، الگوی رفتاری خشونت را به کودک القا می‌کند.

مردان را به آموزش، بهداشت و منابع توسعه مورد انکار قرار می‌دهند و اغلب در مقابل تغییر و تحولات مربوط به این زمینه مقاومت نشان می‌دهد و به کم‌رنگ شدن محدودیت‌های اجتماعی علیه خشونت منتهی می‌شود. با این که روح تمام مذاهب دنیا تساوی و از جمله تساوی جنسیتی را به بشریت اهدا کرده‌اند و این امر مورد پذیرش جهانیان بوده و مقبولیت عام پیدا کرده است، اما رویه‌های ساختی دست بشر و خرافات و سنت‌های غلطی که با احکام و معارف دینی آمیخته شده‌اند و به نام مذهب و با رنگ و بوی دینی به اجرا در می‌آیند همان طور که در گزارش گزارشگر ویژه‌ی خشونت علیه زنان آمده است، تصور می‌شده جنبش‌های اخیر مذاهب که اصطلاحاً **اصولگرا** نامیده می‌شوند، این رویه‌های تبعیض‌آمیز را با مجوزهای مذهبی بیوشانند و درصدد رفع آن‌ها برآیند. در اغلب جوامع گفت‌وگوها و بحث‌هایی بین زنان طرفدار حقوق زنان و زنانی که نسبت به سنت‌های مذهبی ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی احساس می‌کنند در گرفته است، این گفت‌وگوها امکان دارد که در امحای رویه‌های ساخت دست بشر که حقوق بشر و روح تساوی حاکم بر تمام مذاهب جهان را نقض می‌کنند، مؤثرافتد. اما این مسئله حائز اهمیت فراوان است که ملاحظات مذهبی، هرگز نباید در توجیه خشونت علیه زنان مورد استفاده قرار گیرد. ۱۰

عقاید قالبی و مستصانه و آداب و رسوم و نگرش‌های ناشی از سنت‌های غلط به اعمال رویه‌های سنتی یا عرفی خشن و زیانبار متعددی علیه زنان منجر می‌شود که باید نقض جدی و فاحش حقوق بشری آنان تلقی شود. اعمالی از قبیل ازدواج‌های زودهنگام و اجباری دختران، قتل‌های مربوط به تهیه جهیزه، سوزاندن بیوه زنان به همراه جنازه‌ی شوهر (عمل ساتی)، بچه‌کشی دختران، ارجحیت فرزند پسر بر دختر و سقط جنین انتخابی، سوءتغذیه‌ی دختران و ختنه‌ی آن‌ها.

پیروی کورکورانه از این اعمال و عدم فعالیت و تحرک و پیگیری جدی دولت‌ها و سستی آن‌ها در ممانعت از این اعمال سنتی و عرفی خشن و زیانبار و کمبود اطلاعات و آموزش در باره‌ی اثرات چنین اعمالی، خشونت علیه زنان را در بیش‌ترین حد ممکن باعث شده است. به نظر می‌رسد که نقش دولت‌ها در زمینه‌ی تغییر این نگرش‌ها حائز کمال اهمیت است که با تصویب قوانین و سیاست‌ها نیز اتخاذ شیوه‌هایی برای تضمین اجرای این قوانین و افزایش سطح آگاهی‌های عمومی و بسیج افکار عمومی از تأثیرات زیان‌آور چنین رویه‌هایی بکاهند. البته نقش رسانه‌های گروهی را نباید در ترویج عقاید و گرایش‌های درست و نیز تغییر و اصلاح آن‌ها از نظرها دور داشت.

۴ - نظریه‌ی پنهان کاری: مفهوم

تقدس خانواده و حفظ و نگاهداری اطلاعات مربوط به خانواده در محدوده‌ی چهار دیواری خانه، اساس نظریه‌ی پنهان کاری را تشکیل می‌دهد و می‌تواند از

علل دیگر استمرار و تداوم خشونت علیه زنان باشد. در گذشته دولت و قانون صرفاً زمانی در زمینه‌ی خشونت‌ها که در درون خانواده روی می‌داد، مداخله می‌کردند که درگیری‌های درون خانواده به صورت آزار و اذیت عمومی در می‌آمد. اغلب جوامع مسئله‌ی خشونت علیه زنان در خانواده را امری خصوصی و به اصطلاح خانوادگی می‌دانند و همین نظریه پایه و اساس ادامه‌ی خشونت بدون وقفه در درون خانواده بوده است و به این علت ابعاد پنهانی این خشونت‌ها و دلایل و عوامل آن و نیز اهمیت و جدیت آن اعمال تا همین امروز توجه افکار عمومی و جهاتیان را به خود جلب نکرده بود و موجبات نگرانی و دغدغه‌ی خاطر جامعه بین‌المللی را فراهم نساخته بود. اما امروز در سایه‌ی توجه جامعه بین‌المللی، نگرش‌ها و گرایش‌ها در حال تحول است و مسئولیت دولت‌ها به طور روزافزونی در قبال اعمال ارتكابی علیه زنان حتا در درون خانه افزایش پیدا کرده است. دولت‌ها باید تمام تلاش‌های مورد لزوم را برای ممانعت و نیز مجازات اعمال خشونت‌آمیزی که در قلمرو و حریم خصوصی و توسط اشخاص خصوصی روی می‌دهد، به کار گیرند چرا که امروزه افکار عمومی و وجدان‌های آگاه جامعه‌ی بشری به تدریج به این باور می‌رسد که خشونت علیه زنان، خشونت علیه حقوق اساسی همه‌ی انسان‌هاست و تجاوزی آشکار به بهره‌مندی زنان از حقوق انسانی و آزادی‌های اساسی و بنیادین است و همه‌ی دولت‌ها باید با برنامه‌ریزی و اتخاذ سیاست‌های اصولی به مبارزه با آن بپردازند.

۵ - طرح‌ها و روش‌های حل و فصل درگیری‌ها و اختلاف‌ها:

روش‌هایی که برای فیصله‌ی مخاصمه‌ها و اختلاف‌ها و درگیری‌ها در پیش گرفته می‌شود، می‌تواند یکی از علل خشونت علیه زنان محسوب شود. پژوهش‌ها نشان داده است که توسل به جنگ و درگیری، هزینه‌های زائد بر نیاز نظامی و به طور کلی نظامی‌گرایی، منجر به سوءاستفاده‌ی بیش‌تر از زنان و در نتیجه خشونت علیه زنان شده است. قتل، شکنجه، تجاوز فردی یا گروهی نظام یافته، آستانه‌ی تحمیلی یا سقط جنین تحمیلی که با هدف پاک‌سازی‌های قومی یا نژادی صورت می‌پذیرند، از جمله موارد نقض فاحش حقوق بشری مربوط به زنان در زمان جنگ‌ها و درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی و داخلی است. بنابراین کاهش هزینه‌های نظامی در سراسر جهان، کاهش تجارت بین‌المللی اسلحه، افزایش مشارکت زنان در حل و فصل درگیری‌ها در سطوح تصمیم‌گیری، پیش‌برد حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها، ارتقای سهم زنان در پرورش فرهنگ صلح و حمایت بیش‌تر از زنان و کودکان در موقعیت‌های درگیری مسلحانه، تا حدودی می‌تواند به ابقای صلح جهانی کمک کرده و عامل مهمی در پیشرفت و توسعه‌ی زنان به شمار آید.

از طرف دیگر نقش رسانه‌های گروهی را در ترویج فرهنگ خشونت به عنوان ابزاری برای حل اختلاف‌ها

چه در سطح خانواده و چه در محیط جامعه نمی‌توان نادیده انگاشت. ترویج فرهنگ سازش و صلح، سعی صدر، رفع تنش، پرهیز و اجتناب از خشونت، مدارا و از لاین رسانه‌های تأثیرگذار می‌تواند در مبارزه با یکی از علل خشونت علیه زنان مؤثر باشد.

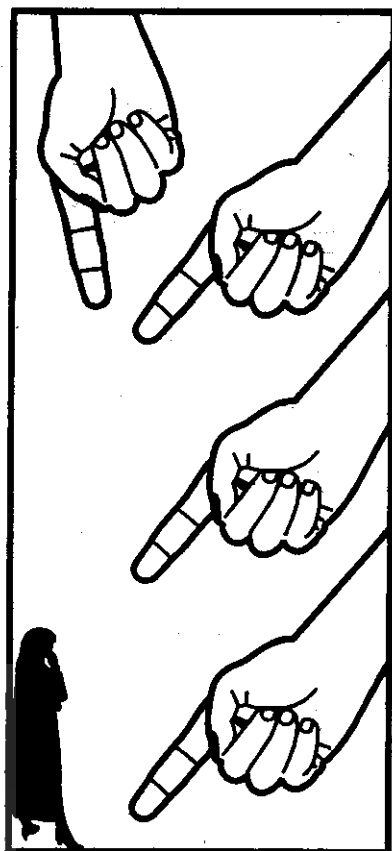
به طور کلی، پنهانکاری و جهت دهی یک فرهنگ یا باورها و اعتقادات مشترک در قالب یک زیر فرهنگ به شناخت حدود رفتاری قابل قبول کمک می‌کند. مازامی که جامعه‌های خشونت و پرخاشگری را ارزش می‌داند و به برخورد‌های پرخاشگرانه اعتبار می‌دهد یا خشونت را به عنوان یک رفتار عادی، قانونی یا حرفه‌ای معرفی می‌کند، ارزش‌های افراد این جامعه براساس چنین رفتارهایی شکل می‌گیرد.

۶ - قصور و اهمال حکومت‌ها:

شاید بتوان سستی و سهل‌انگاری دولت‌ها در ممانعت و مجازات اعمال مربوط به خشونت علیه زنان را یکی از عمده‌ترین علت‌های خشونت علیه زنان عنوان کرد. این عدم تحرک زمانی ظاهر می‌شود که دولت‌ها نسبت به مرتکبان خشونت علیه زنان به ویژه زمانی که این خشونت در درون خانه اتفاق می‌افتد، با دیده‌ی اغماظ و تسامح می‌نگرند و این بیانگر آن است که وخیم بودن تأثیر سوء این اعمال بر زنان به ندرت مورد شناسایی قرار گرفته است. هم چنین در قوانین برخی کشورها چنین اعمالی جرم محسوب نمی‌شوند، از جمله خشونت‌های خانگی، آزار رسانی جنسی، خشونت در روابط زناشویی و خشونت‌های مرتبط و ناشی از رویه‌های سنتی.

در نتیجه در بسیاری از جوامع، اعمال خشونت‌آمیز علیه زنان، نامرئی و پنهان هستند و به چشم نمی‌آیند. افزون بر این حتا جایی که این اعمال توسط قانون جرم شناخته شده باشد، به ندرت قابل پیگیری و تعقیب است. در گذشته به دلیل تفاسیر محدود و مضیقی که از مسئولیت دولت‌ها در برابر نقض حقوق بشر به عمل می‌آمد، این قبیل اعمال، اعمالی خصوصی تلقی شده و مجازات و تنبیه مرتکبان آن‌ها محلی از اعراب نداشته است، اما امروز دولت‌ها نه تنها خودشان باید از نقض حقوق بشر خودداری کنند بلکه باید رودرروی کسانی که نسبت به این حقوق تعرض می‌کنند نیز بایستند و آن‌ها را به سزای اعمال‌شان برسانند. در این زمینه کمیته‌ی حقوق بشر، به صراحت اعلام کرده است که حکومت‌ها وظیفه دارند مردم خود را در برابر چنین تجاوزهایی حفظ کنند و به هنگام رخ نمودن این وقایع، تحقیقات لازم را به عمل آورده و مرتکبان این اعمال را به پای میز محاکمه بکشانند. ۱۲

مسئولیت دولت‌ها نه تنها شامل خودداری از تشویق نسبت به انجام اعمال خشونت‌آمیز می‌شود بلکه آن‌ها باید در ممانعت از انجام چنین اعمالی فعالانه مداخله داشته باشند و این در حالی است که مؤسسات دولتی، از قبیل زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها اغلب محلی برای اعمال خشونت علیه زنان محسوب می‌شود. در این راستا اخیراً بر طبق هیئت‌ارها و قواعدی که توسط جامعه بین‌المللی تدوین شده است، دولتی که



● مردانی که در کودکی نظاره گر حملات و پرخاشگری والدین نسبت به یکدیگر بوده اند سه بار بیش تر از سایرین، به کتک زدن زنانشان تمایل دارند.

● عدم کنترل زنان بر نظام علمی جهان باعث می شود که آن ها نه تنها قربانیان خشونت باشند بلکه حتی خشونت علیه آنان کم اهمیت نیز جلوه داده شود.

● امروزه ۷۰ درصد فقیران جهان را زنان تشکیل می دهند.

علیه جرایم و اعمال خشونت آمیز نسبت به زنان اقدامی انجام نمی دهد، همانند مرتکبان آن اعمال، مقصر تشخیص داده می شود و دولت ها موظف به اتخاذ اقداماتی مؤثر در جهت ممانعت، بررسی و تحقیق و مجازات جرایم و اعمال مرتبط با خشونت علیه زنان شده اند.^{۱۳}

در واقع دولت ها در این زمینه دو نقش متعارض بر عهده دارند: از یک سو موظفند مطابق با قانون و رویه های که علیه منافع زنان است، عمل کنند و از سوی دیگر باید در صدد تغییر قوانین و رویه های اجرایی و قضایی باشند که بر اساس شرایط و ساختارهای نابرابر شکل گرفته و موجب رواج اندیشه ی پست نگر می شود و نقش محوری زنان را انکار می کند.

سستی حکومت ها و عدم اعتماد قربانیان خشونت به پلیس و این که مطمئن نیستند که پلیس بعد از مراجعه و شکایت با آن ها چه برخوردی خواهد کرد، باعث شده است که زنان چندان تمایلی به گزارش جرائم خشونت آمیزی که در خانواده و جامعه علیه آن ها اعمال می شود، نداشته باشند. نتیجه ی تحقیقی در انگلستان فاش ساخته است که حتی اگر ۹۲ درصد از زنان سوء استفاده شده به پلیس مراجعه کنند، دستگیری و بازداشت شوهرانشان فقط در ۲۴ درصد از موارد اتفاق می افتد.^{۱۴}

قصور و اهمال دولت ها زمانی که مداخله ی فعالانه آن ها می تواند در اصلاح مناسبات نابرابر بین زن و مرد مؤثر باشد، به تشدید خشونت علیه زنان در جامعه و در درون خانواده منجر می شود.

کمیته ی رفع تبعیض علیه زنان در توصیه ی عمومی شماره ی ۱۹ خود که مصوب یازدهمین جلسه ی این کمیته در ۱۹۹۲ است، ضمن تأیید این مسئله که اعمال خشونت علیه زنان، نقض حقوق بشر است، چنین گفته که حکومت ها اگر موفق نشوند با شدت و پشتکار در مقابل موارد نقض حقوق بشر بایستند و یا در انجام تحقیقات و مجازات اعمال خشونت بار شکست بخورند یا اهمال و تسامح بورزند، مسئول اعمال خصوصی بوده و باید فراموش آن را نیز بپردازند.^{۱۵}

همچنین یکی از ویژگی های اعلامیه ی رفع خشونت علیه زنان (مصوب ۱۹۹۲) این است که موجب بسط مفهوم مسئولیت بین المللی دولت ها شده است. تعهدات دولت ها در باره ی رفع خشونت نسبت به زنان به طور جامع در ماده ی چهار اعلامیه ترسیم شده است.

۷ - تأثیر سوابق کودکی (چرخه ی خشونت):

پژوهش ها نشان داده است که اعمال خشونت رفتاری اکتسابی است و خشونت های خانگی که شخص در دوران کودکی به عنوان ناظران اولیه شاهد آن ها بوده و یا خود قربانی آن خشونت ها شده است، پیامدهای سوئی بر آینده وی می گذارد و شخص با یادگیری رفتار خشن، آن را از نسلی به نسل دیگر منتقل می کند.

بنابراین یکی از علت های خشونت علیه زنان و تداوم آن را می توان سابقه ی طفولیت شخص دانست. خانواده های که مرکز و کانون اصلی خشونت علیه زنان و کودکان بوده و انواع سوء استفاده های جسمی و جنسی و سهل انگاری را تجربه کرده، الگوی رفتاری خشونت را به کودک القا می کند.

در واقع پدران و شوهران خشن امروزی، کودکان والدین خشن دیروزی اند و رفتار والدین در آنها بی تأثیر نبوده است و خطر تبدیل شدن کودکان مورد خشونت قرار گرفته به والدین خشن بسیار بیش تر از سایر کودکان است. مطالعه ای در ایالات متحده آمریکا ثابت کرده است که مردانی که در کودکی نظاره گر حملات و پرخاشگری والدین نسبت به یکدیگر بوده اند، سه بار بیش تر از سایرین، تمایل به کتک زدن زنانشان را دارند و ۱۰ بار بیش تر از دیگران و کسانی که اساساً نظاره گر چنین صحنه هایی در زندگی خانوادگی نبوده اند، به استفاده از اسلحه و حمله با آن تمایل دارند.^{۱۶} همچنین تحقیقی در کانادا نشان داده است «زنانی که شاهد کتک خوردن مادرانشان توسط ناپدری خود بوده اند، پنج برابر بیش تر از دیگران در معرض کتک خوردن از شوهرانشان هستند».^{۱۷}

در نتیجه محیط خانواده اگر بستر ایجاد خشونت و پرخاشگری باشد، می تواند نقش قطعی و اجتناب ناپذیری در افزایش رفتار خشونت آمیز و بروز و ظهور آن ایفا کند و چرخه ی خشونت را به صورت پدیده ای جاودانی در آورد. «بنابر دیدگاه های جدید ریشه ی اولیه پرخاشگری پایدار و مداوم در الگوسازی و تقویت سمیایرهای خانواده است. بررسی های طولی نشان می دهند که تاریخچه ی خانوادگی کودکان بزهکار و پرخاشگر با میزان بالای انحراف والدین، مسایل زناشویی، بی تفاوتی والدین و فقدان نظارت مشخص می شود و بزرگسالان خشن به طور فراوان، تاریخچه ای از مشاهده ی خشونت از نزدیک و تجربه ی بد رفتاری فیزیکی در کودکی را گزارش می کنند. بر طبق این دیدگاه خانواده محیطی را برای یادگیری فراهم می کند که رفتارهای خشن در آن الگوسازی، تمرین و تقویت می شوند».^{۱۸}

۸ - تأثیر رسانه های گروهی:

انتقال دائمی اطلاعات درباره ی جرائم و افعال خشونت آمیز و تماس پیاپی با خشونت ناشی از تولیدات رسانه ها و به ویژه برنامه های تلویزیونی، بدون تردید به بی احساسی و خونسردی در برابر عمل خشونت آمیز منجر شده، به طوری که همدردی با قربانیان خشونت دیگر هیچ جایگاهی نداشته و گرایش بینندگان را به سمت خشونت در پی دارد، که این مسئله در اعمال خشونت علیه زنان در خانواده و جامعه نیز بی تأثیر نیست. جلوگیری از پخش تصاویر کلیشه ای و توهین آمیز نسبت به زنان، اجتناب از جنجال برانگیز کردن موارد وقوع خشونت علیه زنان، احترام به حق زندگی شخصی قربانیان خشونت از طریق عدم افشای هویت آن ها و ایجاد محدودیت در کاربرد مطالب

خشونت‌آمیز در رسانه‌ها و نیز ایجاد سازوکارهای نظارتی برای تضمین ارائه تصویر صحیح و متعادل از زن می‌تواند تا حدودی از تأثیر رسانه‌های گروهی بر اعمال خشونت علیه زنان بکاهد، محصولات و تولیدات رسانه‌های خفت‌انگیز یا هرزه نگارانه و خشونت‌آمیز، بر زنان و مشارکت آنان در جامعه تأثیر منفی گذارده و با ترویج و گسترش نقش‌های سنتی و کلیشه‌های زنان به شیوع عقاید و نگرش‌های پست‌تکری نسبت به زنان کمک می‌کنند که به انواع خشونت‌ها علیه زنان منجر می‌شود.

۹- تحریک قربانی خشونت: یکی

دیگر از عواملی که به خشونت علیه زنان منجر می‌شود می‌توان تحریک قربانی خشونت دانست. البته مواردی وجود دارند که شخص قربانی خشونت، موجبات تحریک و اعمال خشونت از سوی مرتکب خشونت را فراهم کرده باشد، اما این موارد استثنایی نمی‌توانند به عنوان قاعده و اصل کلی مدنظر قرار بگیرند. صرف‌نظر از بی‌طرفی ظاهری و ازه‌وی خشونت خانوادگی، این عمل همواره به عنوان عملی وابسته به جنسیت خاص محسوب می‌شود که مردان نسبت به زنان روا می‌دارند. حال اگر عکس آن اتفاق بیفتد و زن باعث تحریک مرد در اعمال خشونت بشود یا حتی در مقابل مرد از خود خشونتی نشان بدهد، این رویداد به‌ندرت آمار مربوط به سرشست وابسته به «جنسیت خاص» خشونت خانوادگی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در هر صورت این وقایع زمانی بیش‌تر بروز می‌کنند که زن می‌کوشد تا در مقابل مرد از لحاظ جسمی از خود دفاع کند. طبق شواهد دیوان عدالت ایالات متحده آمریکا، زنان یازده بار بیش‌تر از مردان، قربانی خشونت خانوادگی می‌شوند.^{۱۹}

۱۰- استعمال بد مواد و داروها و الکل:

از علل دیگر خشونت علیه زنان که البته در بعضی از جوامع بیش‌تر صدق می‌کند، استفاده از الکل و مواد و داروهای غیر قانونی است. این عامل را می‌توان از عوامل وابسته و تشدید کننده دانست که شخص استفاده کننده از آن‌ها، دائماً گرایش و تمایل به انجام رفتار تهاجمی دارد. در بررسی وضعیت ۶۰ زن قربانی ضرب و شتم، ثابت شده است که استعمال الکل در ۹۲ درصد این وقایع نقش داشته است. در بررسی دیگر، الکلیسم به عنوان حلقه‌ای از زنجیره‌ی خشونت در ۴۰ درصد موارد، در نظر گرفته شده است.^{۲۰}

۱۱- عوامل موقعیتی: از دیگر عوامل

وابسته و تشدید کننده خشونت علیه زنان، علل و عواملی هستند که شخص را در موقعیتی خاص وادار به استفاده از خشونت می‌کنند، به طوری که آن شخص در موقعیت‌های مشابه دیگر چنان رفتاری از خود بروز نمی‌دهد، از جمله‌ی این عوامل می‌توان از دسترسی به اسلحه‌ی گرم و طراحی شهری نام برد. عوامل یاد شده شخص را مستعد انجام اعمال

خشونت‌آمیز می‌کنند و شخص با قرار گرفتن در این شرایط به سوی رفتار خشونت‌آمیز و تهاجمی هدایت می‌شود.

۱۲- ویژگی‌های شخصیتی: از علل

دیگر خشونت علیه زنان که در این‌جا به عنوان آخرین علت از آن یاد می‌شود، عوامل و ویژگی‌های شخصی و فردی شخص مرتکب یا عامل خشونت است. اگر فردی به طور مکرر و در موقعیت‌های مشابه رفتار خشنی داشته باشد، رفتار خشنی وی را به ویژگی‌های شخصیتی وی نسبت می‌دهند. «خصیصه‌ای بودن رفتار خشن و پرخاشگرانه به این معناست که علائم اولیه‌ی پرخاشگری به عنوان خصیصه در کودکی، به احتمال قوی به خشونت در دوران بعدی زندگی منجر خواهد شد.»^{۲۱}

بهترین عامل پیش‌بینی‌کننده‌ی خشونت در آینده، رفتارهای پرخاشگرانه‌ی گذشته‌ی شخص است. از طرف دیگر رفتار خشونت‌آمیز به صورت خصوصیت موروثی ظاهر نمی‌شود و معلولیت سیستم خودکار عصبی ممکن است به بیماری روانی منجر شود. «هورمون‌ها و مخصوصاً تستوسترون تا حدی در بروز رفتارهای پرخاشگرانه نقش دارند. مردان حداقل ده بار بیش‌تر از زنان مرتکب خشونت و قانون شکنی می‌شوند که این نشانگر نقش جنسیت در بروز این‌گونه رفتارها است.»^{۲۲}

در یک کلام باید اذعان کرد که راهبردهای جامع مقابله با خشونت علیه زنان، بیش‌تر از آن‌که مبارزه با معلول را هدف خود قرار دهند، باید در پی از بین بردن علل و خشکانیدن ریشه‌های خشونت علیه زنان باشند. چرا که بدون توجه به ریشه و علت واقعی پیدایش آن اعمال هر گونه رویکرد و تصمیم‌گیری، موقت و بی‌نتیجه خواهد ماند و در این میان توجه و اهمیت به اتخاذ تدابیر بازدارنده و پیشگیرنده که بسیار کم هزینه‌تر از سایر تدابیر از قبیل اقدامات حفاظتی، حمایتی و قانونی است، باید از اولویت خاصی برخوردار باشد و از آن‌جا که خشونت علیه زنان در اساس برخاسته از الگوهای فرهنگی است - که ریشه در ساختار نابرابر جوامع کنونی مبتنی بر سلطه و انقیاد دارد - بنابراین تغییر و تحول در نگرش‌ها و گرایش‌ها و آموزه‌های مردم در سراسر جهان و بازنگری و اصلاح فرهنگ‌ها، سنن غلط و آداب و رسوم و عقاید قلبی و کلیشه‌ای و... راه را بر دگرگونی تدریجی ساختار جوامع کنونی هموار ساخته و در نتیجه مبارزه با سایر علل و ریشه‌های خشونت علیه زنان نیز چندان با مقاومت روبه رو نخواهد شد.

برای آن که جامعه‌ی بشری بیش‌تر از این شاهد نقض، تضییع و سلب حقوق بشری و آزادی‌های اساسی و بنیادین زنان در سراسر جهان نباشد، باید همواره در نظر داشته باشیم تلاش‌هایی که در زمینه‌ی ارتقای سطح آگاهی‌ها، اصلاح الگوهای رفتاری اجتماعی و تصحیح فرهنگ عمومی متمرکز می‌شود، از مؤثرترین اقداماتی است که در بلند مدت به امحا و رفع خشونت

علیه زنان چه در خانواده و چه در جامعه، می‌انجامد.

منابع:

- 1 - Declaration on the Elimination of violence Against women, U.N/DPI, (Newyork, February, 1997), Preamble
- ۲ - فریده شایبان، «مفهوم مطلق حقوق زن»، مجله سیاست خارجی، سال نهم، ش ۲، (تابستان ۷۴)، ص ۴۰
- 3 - Middle East Watch, Women's Rights Project, Punishing the Victim: Rape and Mistreatment of Asian Mals in Kuwait, (New york, 1992)
- 4 - The united nations and the Advancement of Women, (New york, 1945 - 1995), Document. 116: Perliminary Reports or the Special Rapporteur on violence Against women to the Commission on Human Righ Ts, P.600
- 5 - Ibid, para. 61, P.600
- ۶ - روزنامه همشهری، سال ششم، ش ۱۵۰۰، (۱۳۷۱/۱۲/۷۶)، ص ۱۲
- 7 - Document. 116, OP. Cit, Paa. 59, P.600
- ۸ - «حقوق بشر و خشونت علیه زنان» فصلنامه فرزانه، دوره سوم، شماره ۸، زمستان ۷۵، ص ۸۱
- 9 - The Advancement of women, Notes for speakers, DPI/April. 1995, p.62
- 10 - Document. 116, op. cit, para. 66. p. 601
- ۱۱ - خشونت در کار (دفتر روابط بین‌الملل وزارت کار و امور اجتماعی، دی ماه ۱۳۷۷)، ص ۵۷
- ۱۲ - «حقوق بشر و خشونت علیه زنان» فصلنامه‌ی فرزانه، همان منبع، ص ۸۲
- 13 - Document. 116, op. cit, para. 72, p. 602
- 14 - The Times, 15 April - 1989
- 15 - Report of the comitee on the Elimination of Discrimination Against women, Eleventh Session, Supplement. No. 38.
- 16 - Putting Violence on Trial, Feature. 5, p.1
- ۱۷ - «پیشگیری از وقوع جرائم خشونت‌آمیز»، ترجمه‌ی سند (A/CONF. 169/11)، مترجم، حجت‌الله بشارتی، تصحیح و بازنگری عباسعلی رحیمی اصفهانی، (دادستانی کل کشور، فروردین ۷۵)، ص ۱۳
- ۱۸ - «امروز پرخاشگری، فردا خشونت»، گردآوری و ترجمه: دکتر شهرام رفیعی فر - بهنام بهراد (واحد آموزش مرکز امور مشارکت زنان، نهاد ریاست جمهوری، شهریور ۱۳۷۷)، ص ۲
- ۱۹ - «حقوق بشر و خشونت علیه زنان» فصلنامه فرزانه، همان منبع ص ۸۰
- 20 - Document. 116, op. cit
- ۲۱ - «امروز پرخاشگری، فردا خشونت»، همان منبع
- ۲۲ - «خشونت در کار»، همان منبع، ص ۵۸